



ساخت ورزشگاه متفاوت با علوفه خشک دام توسط یک تیم فوتبال محلی در روسیه، عکس از رویترز

رقابت شمیرباز کره جنوبی و مجارستان در مسابقات قهرمانی جهان در لایپزیگ آلمان، عکس از گاردین



پناه بردن گرم شب تاب در حین باران به تونل قطاری در شهر هلنزبرو استرالیا، عکس روز نشنال جئوگرافیک

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

بلا برای انسان سازنده است

آیت ... بهاءالدینی با اشاره به آیه ۱۵۵ سوره بقره که قرآن می فرماید: «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان» درباره بلاها و نتیجه صبر در برابر آن ها نوشته‌اند:
یک وقت نگویید این چه نحوه دوستی است که خدا با انبیا و اولیا دارد که بلا مال آن‌هاست. بلا، سازنده است، بلا برای آن‌ها نعمت است. تا انسان در نتیجه بلا ساخته نشود، انسان کاملی نمی‌شود. انسانی که در رفاه و عیش زندگانی است، همان جای اول خودش است، صعود نمی‌کند و رشد ندارد.
منبع: تارنمای سمت خدا

داستان‌های واقعی

کسرشدن حقوق‌کارمندا از حقوق‌شهردار!

یکی از کارمندان شهرداری ارومیه تعریف می کرد که تازه ازدواج کرده بودم و با مدرک دیپلم دنبال کار می گشتم. از پله‌های شهرداری می‌رفتم بالا که یکی از کارکنان شهرداری را دیدم و ازش پرسیدم آیا این جا برای من کار هست؟ تازه ازدواج کردم و دیپلم دارم. یک کاغذ از جیش درآورد و امضا کرد و داد دستم و گفت بده فلانی، اتاق فلان. رفتم و کاغذ را دادم دستش و امضا را که دیدم گفت: «چی می‌خوای؟» گفتم: «کار». گفت: «فردا بیا سر کار!». باورم نمی‌شد. فردا رفتم مشغول شدم. بعد از چندروز فهمیدم اون آقایی که امضا داد، شهردار بود. چند ماه کارآموز بودم، بعد یکی از کارمندان بازنشسته شده بود من جای اون مشغول شدم. شش ماه بعد شهردار استعفا کرد و رفت جیهه. بعد از این که در جیهه شهید شد، یکی از همکاران گفت: «توی اون مدتی که کارآموز بودی و منتظر بودیم که نفر بگزاشسته بشه تا شما را جایگزین کنیم، حقوق‌ات از حقوق‌شهردار کسر و پرداخت می‌شد، یعنی از حقوق شهید باکری. این در خواست خود شهید بود.
منبع: فردانیوز

یادش بخیر



فارس بنویسیم

به جای ماسک چی بگیم؟

مسعود در حالی که روی دهانش را پوشانده بود، به من گفت: «هو خیلی آلوده است، تو ماسک نمی‌زنی؟» گفتم: «پوشاندن دهان در روزهای آلوده کار خیلی خویه‌ولی‌کاش می‌شد یک پوشش هم برای جلوگیری از خروج کلمات بیگانه به صورت و دهان مان بزیم.» مسعود گفت: «منظورت چی بود؟» من کلمه بیگانه گفتم؟! گفتم: «منظورم اینه که اگر فکر ما درست بشه، رفتار ما هم درست می‌شه. به طور مثال اگر همون روز اول به جای ماسک، گفته شده بود «پوشینه» یا «صورت بنده» یا «دهان پوش»، امروز این واژه بیگانه «ماسک» در زبان ما رایج نبود.» مسعود چند لحظه ای فکر کرد و گفت: «منم ایرانی‌ام و کشور و زبانم رو دوست دارم ولی باید واژه‌های خوب و فارسی رو در اختیار مردم بذارن تا دیده بشه.» مسعود راست می‌گفت، اگر رسانه‌ها، نویسندگان، شاعران و هنرمندان واژه‌های ساخته شده توسط فرهنگستان را در اختیار مردم قرار بدهند و مردم هم کلمات رو بپذیرند، طولی نمی‌کشد که به آن چه که امروز به چشم‌آرزو به آن نگاه می‌کنیم، برپایمان یک‌پدیده طبیعی جلوه خواهد کرد.
اسماعیل فریدونی

فتونکته



اندکی صبر

منتظر صدایت!

شنیدن صدایت را عجیب منتظر مثل انتظار کودکی دبستانی برای شنیدن زنگ وقتا پرسش معلم!

شاهد بنی اسدی

دیروزنامه

چگونه یک فیلم‌نفرش را بفروشیم؟

مدتی بود اوضاع بی‌ریخت سینمای ایران، کمی ریخت پیدا کرده بود و فیلم‌ها با استقبال تماشاگران روبه‌رو شده بودند ولی گویا این دوران خوش نامزدی تماشاگران با سینما به پایان رسید و مردم دوباره سینما را ترک کردند. در خبرها بود یکی از فیلم‌ها در جدول فروش در ۱۰ روز آکران فقط شش هزار تومان فروش داشته که پس از کم کردن سهم شهرداری و سینما و مالیات، درآمد خالصش سه هزار و ۲۲۲ تومان شده است! یعنی فیلمی ساخته شده که حتی خود عوامل و فک و فامیل شان هم حاضر نشده‌اند برونند سینما و حداقل چرت بزنند تا دست کم آمارش بالا بیاید. (حالا ما وقتی در نشریه‌ای مطلبی می‌نویسیم، حداقل یک نسخه از آن را می‌خریم که برای حق‌التحریر خیلی فشار روی روزنامه نیاید!) برای همین چند نکته مهم در پرفروش شدن فیلم‌ها هست که توصیه می‌کنیم تهیه کنندگان از این‌ها غافل نشوند. اول از همه به یاد داشته باشید برای ساخت یک فیلم سینمایی، نه داستان مهم است و نه بازی و نه کارگردانی و نه دیگر عوامل زایدی از این دست. فقط و فقط فیلم باید مملو از ستاره باشد و بس. بعد که فیلم پرستاره ساخته شد، باید برای افتتاحیه نمایشش هرچه ستاره در سینما بوده و بودجه تهیه‌کننده و نویسنده در فیلم جایشان بدهد را در فرش قرمز بیابوند تا آن‌ها هم برای رفقایشان تبلیغ کنند، به امید این که در فیلم بعدی جای رفقایشان را بگیرند. حتی می‌توان از فرزندان خود فیلم ساز هم بعد از سال‌ها در این مراسم رونمایی کرد، تا مردم دست کم برای دیدن فرزندانش به سینما بروند. بعد نوبت تبلیغات انفجاری است. یعنی باید آن‌چنان فیلم را در چشم و چاله چشم و حتی چال گونه مردم بکنیم که چشم بسته بپایند فیلم را ببینند. در این راه از دادن آمار بزرگان هم نباید دریغ کرد. مثلاً پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما که اسمش با «پ» شروع می‌شود یا زدن رکورد فروش بلیت راس ساعت ۵ صبح. در این میان نباید از کمک‌های دوپینگ دیگر هم غافل شد. مثلاً داشتن یک برنامه شبانه در تلویزیون خودش بهترین عامل فروش فیلم فیلم ساز است. یا لطف مدیران سایت‌های سینمایی که اجازه انتشار کامنت‌های منتقدانه و منفی به فیلم را نمی‌دهند و فقط به به و چه‌چه را منتشر می‌کنند. به هر حال فیلم بفروش ساختن سخت است ولی راه‌های میانبر زیادی دارد که باید بلد باشیم! علیرضا کاردار

اعتراف می‌کنم



ایده و اجرا: حسین زاده، مرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

* شعرهای آقای خوش حال زیباست ولی موضوعاتی خنثی و ساده دارد.
* در قسمت همشهری سلام، اون عکس شیر دریایی، طوری شیر دریایی نگاهت می‌کنه که انگار کل زندگی به این بدهکار بودی!
* واقعا خبر اون زوجی که می‌خوان تو ۸۰۰ تا زمین مختلف گلف بازی کنن، اعصاب همه رو خرد می‌کنه! ما دو تا پارک متفاوت در سال نمی‌تونیم بریم بعد...
* ممنون از تغییر شکل مسابقه «چی میگه؟» به نظر من بهتر شده و باید شاهد جملات طنز جذاب‌تری باشیم. مجید، تهران
* فتوشعر خوانا نبود. نمی‌شه فونت درشت‌تر چاپ کنیم تا ما هم ببینیم!
* نعمت‌های خدا همه اش برف و بارون نیست، یک وقت هابی خدا نعمتی بهت میده به زلالی باران و به شفافی برف. دختر گلم زهر جونم، روزت مبارک همه زندگنی من.
از طرف پدر و مادرت علی و محبوبه، طیس



این کیه؟

مسابقه شماره ۴۴

سلام. به قول یکی از مخاطب هامون برای این که از این به بعد مجبور نشیم به جای اسم ستون مسابقه مون که «این کیه؟» است، بگیم «این اینه!»، هیچ راهنمایی نمی‌کنیم! همان‌طور که می‌دونین روال مسابقه این جوریه که شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به‌هم‌ریخته چاپ شده کیه و اسمش رو تا ساعت ۲۳ فردا پنج شنبه برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنین. جواب رو شنبه همین‌جا می‌پننین. بین کسانی که جواب رو درست بفرستن، قرعه‌کشی می‌کنیم تا یک نفر به عنوان برنده معلوم بشه. عکس و کاریکاتور برنده رو چهارشنبه هفته دیگه و با مسابقه بعدی، می‌تونین همین‌جا ببینین. عکس و کاریکاتوری هم که این بگل می‌بینین، آقای «ابوالقاسم اینزانلو» برنده مسابقه هفته پیش هستن. پس تا شنبه منتظر جواب این کاریکاتور باشید، شاید، این بار شما برنده بشید.



از شما

ترسناک

سرش را خشک کرد. حوله را به دور خودش پیچید. از توی هال صدایی شنید. سرش را بیرون آورد. برادرش بود. غرق در افکارش از حمام بیرون آمد. دو سالی می‌شد با برادرش در این شهر پر هیاهو به دور از پدر و مادر با هم زندگی می‌کردند. صدای تلفن رشته افکارش را پاره کرد. گوشی را برداشت: «سلام داداش تازه رسیدم. کل دیشب رو تو اتوبوس بیدار بودم. مامان و بابا سلام می‌رسون.» پشت تلفن خشکش زد، گوشی از دستش افتاد، سرش را برگرداند، برادرش وسط هال ایستاده بود...
توضیح: متاسفانه خطایی که این داستان را برای ما فرستاده اند، نام و نام‌خانوادگی‌شان را در پایان متن ننوشته‌اند. لطفاً مطالب‌تان را حتماً با نام و نام‌خانوادگی ارسال فرمایید.

مخاطبان گرامی، شما هم می‌توانید مطالب‌تان را در تلگرام به شماره ۰۹۲۱۵۴۰۳۹۱۵ بفرستید

فصل تابستان رسیده اما چه کنیم که تبیل نباشیم ؟!

